درباره

نگاهی به زندگی و آرای آنتونیو داماسیو به فارسی

همچنان دوگانه ذهن و بدن

آنتونیو داماسیو (۱۹۴۴)، عصب‌شناس پرتغالی-آمریکایی است. او هم‌اکنون استاد عصب‌شناسی، روان‌شناسی و فلسفه در دانشگاه کالیفرنیای جنوبی است. حدود ۳۰ سال است که ریاست دپارتمان عصب‌شناسی دانشگاه آیووا آمریکا را برعهده دارد، و از اعضای برجسته فرهنگستان هنر و علوم آمریکا، آکادمی ملی پزشکی و آکادمی علوم و هنر اروپاست.

داماسیو در دانشگاه لیسبون پزشکی می‌خواند و در عصب‌شناسی تخصص می‌گیرد. سپس مطالعات خود را در زمینه «عصب‌شناسی رفتاری» تحت نظر نورمن گشوین، از عصب‌شناسان مشهور، در مرکز تحقیقات زبان‌پرینسی در بوستون آغاز می‌کند. رشته اصلی او عصب‌پژوهی است و بعد از مهاجرت به آمریکا فعالیت نقوی‌اش را در زمینه حافظه، زبان، شناخت، آگاهی و هیجان و احساس و نقش آن در تصمیم‌گیری دنبال می‌کند. بسیاری از مهم‌ترین پرونده‌های آسیب‌های مغزی در اختیار او و تیم تحقیقاتی‌اش است و بخواطر علم این همکاران به دیگر همکاران در حال انها به یا از عملکرد احساسات یی ببرد. او مفهوم جدیدی از احساس و هیجان تعریف کرده است که طبق آن هیجانات یا‌سخ‌های طبیعی بدن به رویدادهای بیرونی‌اند و احساسات فقط پس از واکنش بدن در مغز ایجاد اشکال می‌گیرند. به عبارت دقیق‌تر: مغز پیوسته سیگنال‌هایی از بخش‌های مختلف بدن دریافت می‌کند و از تغییرات بخش‌های مختلف بدن نتیجه می‌گیرد که هیجان به وجود آمده و از این طریق احساس شکل می‌گیرد. طبق نظریه داماسیو هیجان را باید یاسخ بدن و احساس را برداشت مغز از این یاسخ دانست. مطالعات و نظریات داماسیو نقش اساسی هیجانات را در شناخت اجتماعی و تصمیم‌گیری‌ها برجسته می‌کند و تأثیر بسیاری بر فهم و شناخت دانشمندان از مقولات حافظه، آگاهی و زبان داشته است. داماسیو در سال‌های اخیر در ایران نیز به لطف ترجمه برخی از آثار مهمش متفکر تقریبا شناخته‌شده‌ای است. از آثار او به فارسی می‌توان به «خطای دکارت: عاطفه، خرد، و مغز انسان»، «خوشبتن به ذهن می‌آید: ساختن مغز آگاه» و «در جست‌وجوی انسان‌بودن: شادی، غم و مغز حساس» اشاره کرد. نکته جالب توجه، ترجمه چندباره کتاب‌های او به فارسی است.

ذهن، محصول بدن

کتاب «خطای دکارت: عاطفه، خرد، و مغز انسان» ردپای قاطع بر دوالیسم دکارتی است. در نظر دکارت ذهن و بدن جدای از یکدیگرند و ارتباط‌شان براساس غده صنوبری است که در مغز است. داماسیو از این تعریف را رد می‌کند. موضوع کتاب حاضر، پژوهش درباره علم مغز عاطفی و پیامدهای آن برای تصمیم‌گیری و رفتار اجتماعی است. او شخصیت، رفتار، ذهنیات و حتی دریافت انسان از محیط را متأثر از سیستم عصبی می‌داند. طبق نظر داماسیو، ذهن و بدن به صورت مجزا وجود ندارند و ذهن محصول بدن و سیستم پیچیده عصبی است. او براساس مطالعه روی بیماران عصب‌شناختی که نقص‌هایی در تصمیم‌گیری و اختلال در عاطفه داشتند، فرضیه‌ای را بر مبنای این اصل مطرح کرده که «عاطفه در مدار خرد قرار دارد». او با بررسی بیماران عصب‌شناختی متعدد نشان می‌دهد جایگاه اصلی عاطفه درون مغز آدمی است و اگر بر اثر یک آسیب مغزی، بخش عاطفه دچار مشکل شود، مشکلات سیاری برای بیمار به وجود می‌آید. او در کتاب حاضر می‌گوشد یافته‌های بیست‌سالهای بر روی بیماران اعصاب را ارائه کند. از اصلی داماسیو در نیمه اول کتاب این است که انسان موجودی متاثر از بیرون نیست. بلکه انداموارهمحور و اساس تصمیم‌گیری‌هایش در بخش پیشانی مغز است. داماسیو می‌کوشد نشان دهد چگونه ارادهٔ درون مغز قرار دارد و توان تصمیم‌گیری‌ها را در بخش پیشانی مغز می‌آید. درباره عاطفه نیز از اصلی کتاب این است که عاطفه بخش مجزایی از مغز انسان نیست بلکه سطحی بایین‌تر از آن است و جایگاهش در مغز است. البته او عاطفه را به ناخودآگاه نسبت نمی‌دهد و آن را غریزی می‌داند. داماسیو می‌گوشد اثبات کند عاطفه از مغز انسان جدا نیست. این مسئله دستاورد بزرگی است که به کمک پیشرفت‌های تکنولوژیک مدرن مقدس است. همچنین داماسیو تلاش دارد نشان دهد چگونه عاطفه می‌تواند کارکردهای مثبتی داشته باشد.

بدن، بنیان ذهن

داماسیو در کتاب «خویشتن به ذهن می‌آید: ساختن مغز آگاه» می‌کوشد به این دو پرسش پاسخ دهد: مغز چگونه یک ذهن را می‌سازد؟ مغز چگونه آن ذهن را آگاه می‌کند؟ و از این طریق به دو موضوع خاستگاه و طبیعت احساسات و سازوکارهای موجود در پس ساخت خویشتن می‌پردازد.

داماسیو دراین‌باره که مغز چگونه ذهن را آگاه می‌کند چارچوب نظریه خود را در سطح سیستم‌های کلان بدن مطرح می‌کند: سطحی که در آن مناطق کلان‌بینی مغز که از مدارهای نورون تشکیل شده‌اند با مناطق دیگری از این قبیل هم‌گشتی می‌کنند تا سیستم‌ها را بسازند. از این‌رو، چارچوب مورد‌نظر داماسیو می‌کوشد رفتار، ذهن و رویدادهای مغزی را به هم مرتبط کند و چون متکی به زیست‌شناسی تکاملی است، آگاهی را در زمینه‌ای تاریخی قرار می‌دهد. از این گذشته در نظر داماسیو، بلوغ مدارهای نورون در هر مغز نیز همچون تابعی از اجرای‌های انتخاب طبیعی فهمیده می‌شود که ناشی از خود فعالیت انداموارهها و فرایند یادگیری است. این چارچوب مناطق را نشان می‌دهد که در ساختن ذهن در مقیاس کل مغز مشارکت دارند و نشان می‌دهد که برای به‌وجودآوردن خویشتن چگونه با هماهنگی عمل می‌کنند. این چارچوب حاکی از این است که چگونه یک معماری مغزی که همگرایی و واگرایی مداربندی نورون‌ها را ترسیم می‌کند، نقشی در هماهنگی بسیار پیشرفته و پیچیده تصویرها برعهده دارد و برای ساختن خویشتن و دیگر جنبه‌های کارکرد ذهن، یعنی حافظه، تخیل، زبان و خلاقیت دست‌یافتنی است. در نظر داماسیو این چارچوب پدیده آگاهی را به مؤلفه‌هایی تجزیه می‌کند که در پژوهش علم اعصاب قابل‌بررسی هستند. نتیجه کار در دیوطه فلسفی‌دسترسی است: فرایندهای ذهن و فرایندهای خویشتن. نکته جالب توجه در میان ایده‌هایی که در این کتاب مطرح می‌شود این است که بدن بنیانی برای ذهن آگاه است.

برشی از کتاب

نظریه شناخت اسپینوزا

عبدالرحمن نجل رحیم

اگرچه مابعدالطبیعه و اخلاق اسپینوزا بسیار مورد توجه بوده، اما نظریه شناخت او تا اندازه‌ای مورد غفلت واقع شده است. حدود ۳۰ سال است که ریاست دپارتمان عصب‌شناسی دانشگاه آیووا آمریکا را برعهده دارد، و از اعضای برجسته فرهنگستان هنر و علوم آمریکا، آکادمی ملی پزشکی و آکادمی علوم و هنر اروپاست.

داماسیو در دانشگاه لیسبون پزشکی می‌خواند و در عصب‌شناسی تخصص می‌گیرد. سپس مطالعات خود را در زمینه «عصب‌شناسی رفتاری» تحت نظر نورمن گشوین، از عصب‌شناسان مشهور، در مرکز تحقیقات زبان‌پرینسی در بوستون آغاز می‌کند. رشته اصلی او عصب‌پژوهی است و بعد از مهاجرت به آمریکا فعالیت نقوی‌اش را در زمینه حافظه، زبان، شناخت، آگاهی و هیجان و احساس و نقش آن در تصمیم‌گیری دنبال می‌کند. بسیاری از مهم‌ترین پرونده‌های آسیب‌های مغزی در اختیار او و تیم تحقیقاتی‌اش است و بخاطر علم این همکاران به دیگر همکاران در حال انها به یا از عملکرد احساسات یی ببرد. او مفهوم جدیدی از احساس و هیجان تعریف کرده است که طبق آن هیجانات یا‌سخ‌های طبیعی بدن به رویدادهای بیرونی‌اند و احساسات فقط پس از واکنش بدن در مغز ایجاد اشکال می‌گیرند. به عبارت دقیق‌تر: مغز پیوسته سیگنال‌هایی از بخش‌های مختلف بدن دریافت می‌کند و از تغییرات بخش‌های مختلف بدن نتیجه می‌گیرد که هیجان به وجود آمده و از این طریق احساس شکل می‌گیرد. طبق نظریه داماسیو هیجان را باید یاسخ بدن و احساس را برداشت مغز از این یاسخ دانست. مطالعات و نظریات داماسیو نقش اساسی هیجانات را در شناخت اجتماعی و تصمیم‌گیری‌ها برجسته می‌کند و تأثیر بسیاری بر فهم و شناخت دانشمندان از مقولات حافظه، آگاهی و زبان داشته است. داماسیو در سال‌های اخیر در ایران نیز به لطف ترجمه برخی از آثار مهمش متفکر تقریبا شناخته‌شده‌ای است. از آثار او به فارسی می‌توان به «خطای دکارت: عاطفه، خرد، و مغز انسان»، «خوشبتن به ذهن می‌آید: ساختن مغز آگاه» و «در جست‌وجوی انسان‌بودن: شادی، غم و مغز حساس» اشاره کرد. نکته جالب توجه، ترجمه چندباره کتاب‌های او به فارسی است.

در سال ۲۰۰۳ در آستانه قرن بیست‌ویکم، آنتونیو داماسیو، نورولوزیست و عصب‌پژوه رفتار و شناخت، کتابی منتشر کرد به‌نام «به‌دنبال اسپینوزا: شادمانی، اندوه و مغز احساسی». اما چرا یک نورولوزیست و عصب‌پژوه پس از حدود چهار قرن، می‌بایست به دنبال فیلسوفی در گذشته دور (قرن شانزدهم)، در دوران روشنگری اروپا در هلند باشد. داماسیو به همچون اسپینوزا در خانواده‌ای یهودی در پرتغال زاده شده بود. اسپینوزا را در دوران نوجوانی، هنگامی که خواند که درباره مذهب و سیاست مطالعه می‌کرد، او بعدها در لیسبون پرتغال تحصیل طب می‌کند و در همان شهر متخصص نورولوژی می‌شود و سپس برای عصب‌پژوهی به بوستون آمریکا می‌رود و کارش را با گشوین، نورولوژیست معروف شروع می‌کند و سپس به کارهای تحقیقاتی خود. به‌ویژه در زمینه هیجان و احساس و نقش آن در تصمیم‌گیری، شناخت و آگاهی ادامه می‌دهد. او هنگام نوشتن مقاله‌ای، فرازی از اسپینوزا را به خاطر می‌آورد و مناسب می‌بیند تا از آن در متن مقاله استفاده کند. در میان یادداشت‌های نوجوانی، دست‌نوشته خود را روی کاغذ زرد‌شده پیدا می‌کند که نقل قولی مربوط به گزاره ۱۸ در بخش چهار کتاب اخلاق اسپینوزا بود با این مضمون: «اساس فضیلت در انسان، حفظ خویش بودن و شاد زیستن است». داماسیو برای اینکه به صحت ارجاع خود مطمئن شود به متن اصلی کتاب اخلاق اسپینوزا برمی‌گردد و اندیشه‌ها و نظریات شهودی اسپینوزا را در کتاب اخلاق مرور می‌کند.

وحدت تن، هیجان، احساس و فضیلت بنیادین

شادمانی، احساسی برخاسته از هیجان است و هیجان کنش تن است برای تداوم‌بخشیدن به زیست که اگر این شادمانی فضیلت بنیادین باشد پس منشا و جوهر اخلاق است. اگر این جمع‌بندی از افکار اسپینوزا صحیح باشد، داماسیو حق دارد این‌چنین از یادداشت کوچک خود روی کاغذ به زردی گرایده به‌جامانده از سالیان دور نوجوانی، هویت‌زده شود. ادعای بزرگ و غیرمنتظره اسپینوزا برای داماسیو این است که تن و ذهن به موازات یکدیگر و در تعامل و در برهم‌کنش و بیوستگی دائم با دنیال فیلسوفی در گذشته دور (قرن شانزدهم)، در دوران روشنگری اروپا در هلند باشد. داماسیو به همچون اسپینوزا در خانواده‌ای یهودی در پرتغال زاده شده بود. اسپینوزا را در دوران نوجوانی، هنگامی که خواند که درباره مذهب و سیاست مطالعه می‌کرد، او بعدها در لیسبون پرتغال تحصیل طب می‌کند و در همان شهر متخصص نورولوژی می‌شود و سپس برای عصب‌پژوهی به بوستون آمریکا می‌رود و کارش را با گشوین، نورولوژیست معروف شروع می‌کند و سپس به کارهای تحقیقاتی خود. به‌ویژه در زمینه هیجان و احساس و نقش آن در تصمیم‌گیری، شناخت و آگاهی ادامه می‌دهد. او هنگام نوشتن مقاله‌ای، فرازی از اسپینوزا را به خاطر می‌آورد و مناسب می‌بیند تا از آن در متن مقاله استفاده کند. در میان یادداشت‌های نوجوانی، دست‌نوشته خود را روی کاغذ زردشده پیدا می‌کند که نقل قولی مربوط به گزاره ۱۸ در بخش چهار کتاب اخلاق اسپینوزا بود با این مضمون: «اساس فضیلت در انسان، حفظ خویش بودن و شاد زیستن است». داماسیو برای اینکه به صحت ارجاع خود مطمئن شود به متن اصلی کتاب اخلاق اسپینوزا برمی‌گردد و اندیشه‌ها و نظریات شهودی اسپینوزا را در کتاب اخلاق مرور می‌کند.

وحدت تن، هیجان، احساس و فضیلت بنیادین

شادمانی، احساسی برخاسته از هیجان است و هیجان کنش تن است برای تداوم‌بخشیدن به زیست که اگر این شادمانی فضیلت بنیادین باشد پس منشا و جوهر اخلاق است. اگر این جمع‌بندی از افکار اسپینوزا صحیح باشد، داماسیو حق دارد این‌چنین از یادداشت کوچک خود روی کاغذ به زردی گرایده به‌جامانده از سالیان دور نوجوانی، هویت‌زده شود. ادعای بزرگ و غیرمنتظره اسپینوزا برای داماسیو این است که تن و ذهن به موازات یکدیگر و در تعامل و در برهم‌کنش و بیوستگی دائم با دنیال فیلسوفی در گذشته دور (قرن شانزدهم)، در دوران روشنگری اروپا در هلند باشد. داماسیو به همچون اسپینوزا در خانواده‌ای یهودی در پرتغال زاده شده بود. اسپینوزا را در دوران نوجوانی، هنگامی که خواند که درباره مذهب و سیاست مطالعه می‌کرد، او بعدها در لیسبون پرتغال تحصیل طب می‌کند و در همان شهر متخصص نورولوژی می‌شود و سپس برای عصب‌پژوهی به بوستون آمریکا می‌رود و کارش را با گشوین، نورولوژیست معروف شروع می‌کند و سپس به کارهای تحقیقاتی خود. به‌ویژه در زمینه هیجان و احساس و نقش آن در تصمیم‌گیری، شناخت و آگاهی ادامه می‌دهد. او هنگام نوشتن مقاله‌ای، فرازی از اسپینوزا را به خاطر می‌آورد و مناسب می‌بیند تا از آن در متن مقاله استفاده کند. در میان یادداشت‌های نوجوانی، دست‌نوشته خود را روی کاغذ زردشده پیدا می‌کند که نقل قولی مربوط به گزاره ۱۸ در بخش چهار کتاب اخلاق اسپینوزا بود با این مضمون: «اساس فضیلت در انسان، حفظ خویش بودن و شاد زیستن است». داماسیو برای اینکه به صحت ارجاع خود مطمئن شود به متن اصلی کتاب اخلاق اسپینوزا برمی‌گردد و اندیشه‌ها و نظریات شهودی اسپینوزا را در کتاب اخلاق مرور می‌کند.

در جست‌وجوی اسپینوزا

(شادی، اندوه و مغز با احساس)
آنتونیو داماسیو
ترجمه: رضا امیررحیمی
ناشر: مهرویستا

حساسه درون و تظاهرات ذهنی برای رسیدن به تعادل، هارمونی و دوری‌جستن از ناهماهنگی و ناهمسازی است.

خود دیکران در فلسفه اسپینوزا

شاید در ظاهر ادعای اسپینوزا که فضیلت را در شادمانی برای حفظ حیات خویشتن می‌داند، نسخه پیچیده‌شده‌ای برای فرهنگ خودخواهانه فردگرا بیش نباشد و این سؤال پیش بیاید که آیا بدنبال به حفظ خویش انسان‌هاست فردگرا کیست؟

ولی داماسیو پیشنهاد اسپینوزا را عمیق‌تر از آن می‌داند. چون از نظر اسپینوزا حفظ خود، نیاز به حفظ دیکران دارد و در غیر اینصورت خود هم نابود می‌شود. «خیر» در نگاه اسپینوزا که با حفظ دیکران ممکن می‌شود، اگر با نابودی دیکران «خیر» شخصی جستجو شود در نهایت «شر» است، زیرا دیر یا زود به انهدام خویش می‌انجامد و برای این اساس فضیلت در تلاش برای

> داماسیو، نقشه جغرافیای مغز و متغیرهای درون آن را به نت‌هایی مانند می‌داند که بر روی کلید لذت نواخته می‌شوند. غم و اندوه نقشه دیگری دارد که حالات منفی چون ترس، اضطراب یا تشویش، گناه و یأس را شامل می‌شوند که نت‌هایی هستند که بر روی کلید درد نواخته می‌شوند

ماندگاری بر روی زمین است و «خیر» و «شر» چیزی نیست که بر ما آشکار شود، بلکه ما به طور فردی یا در توافق همگانی و اجتماعی آن را کشف می‌کنیم. بنابراین «خیر» از نظر اسپینوزا آن است که شور و شعف زندگی را به طور پایدار و قابل اعتماد تأمین کند و قدرت و آزادی عمل را افزایش دهد و «شر» آن است که تهیدکننده حیات انسانی باشد. عمل «خیر» آن است که به نفع فرد باشد ولی آسیبی به دیگران نرساند. اگر عملی به نفع فرد ولی به ضرر جمع باشد، «شر» قلمداد می‌شود (اخلاق بخش پنجم، گزاره دهم). به این ترتیب سازمان اخلاقی بر اساس اصل ساده جمع حالت قرار می‌گیرد. پشت هر خویشتنی دیگری قرار می‌گیرد.

زندگی در توافق صلح‌آمیز بر اساس اشتراکات با دیگران. در واقع گسترش همان میل و کشش برای حفظ زیست‌مندی خویشتن است. توانایی همدلی- احساسی در انسان نشان می‌دهد که تنها تن خودمان منشا احساسات‌مان نیست، بلکه در رابطه با تن دیگران و هیجانات منعکس در آنها نیز مغز ما قادر است نگاشت‌های احساسی مختلف را تجربه کند و به دامنه عمل در سطح اجتماعی نیز بیافزاید و به احساسات اجتماعی دست پیدا کند و حتی شعور و تخیل جسمانی در غیاب محسوسات مستقیم از اعضای تن خود یا دیگری داشته باشد.

نقش زندگی جمعی در تأمین بقای انسان

داماسیو می‌گوید ما از نظر زیست‌شناسی موجوداتی هستیم که برای بقای خود و به حداکثر رساندن شادی و شادمانی خود در دوران حیات و دوری از درد و رنج برخاسته از زیستی درون‌نهاد، نوعی حکمت یا معرفت طبیعی در هر موجود زنده می‌داند که «موجب دوام، بقا، حفظ و تداوم حیات است. هر موجود زنده بدون دانش آگاهانه در تلاش برای حفظ زندگی خود است، بدون اینکه بداند در حال حل مسئله‌ای است یا تصمیمی برای موفقیت در این کار دارد. اسپینوزا کوناتوس را که به سوی تأمین و حفظ شادمانی یعنی بقا و سلامت میل دارد، اساس فضیلت می‌داند. فضیلت نه‌تنها به معنای صفتی اخلاقی، بلکه قدرت و توانایی کنشگری برای کسب شادمانی در جهت تداوم و سلامت حیات.

داماسیو، نقشه جغرافیای مغز برای رسیدن به شور، شعف و متغیرهای درون آن را به نت‌هایی مانند می‌داند که بر روی کلید لذت نواخته می‌شوند. غم و اندوه نقشه دیگری دارد که حالات منفی چون ترس، اضطراب یا تشویش، گناه و یأس را شامل می‌شوند که نت‌هایی هستند که بر روی کلید درد نواخته می‌شوند. نقشه‌های مربوط به شور و شعف نشانه تعادل و هماهنگی درونی فیزیولوژیکی رضایت‌بخشی و جوود دارد که نت‌تها برای بقای موجود بلکه برای تندرستی کامل و لازم است. داماسیو با اسپینوزا موافق است که شور و شعف موجب ارتقای کیفیت زندگی و بهزیستی می‌شود. زیرا که قدرت و آزادی برای عمل را بیشتر می‌کند. اما طرح‌های مربوط به غم و اندوه در اشکال مختلف باعث عدم تعادل در کارکرد و علایم ناهمسازی در دستگاه فیزیولوژیک بدن می‌شوند و هماهنگی دلخواه در کارکرد حیاتی را کاهش می‌دهند و طبق نظر اسپینوزا موجود زنده از شرایط مناسب برای کمال‌یابی فاصله می‌گیرد. البته این شرایط نیز گاه امتیازاتی نصیب موجود زنده می‌کند مثلا ترس، بیمه‌نامه‌ای برای حفظ موجود از خطراتی است که تهدیدش می‌کند و موجب ترس می‌شوند و یا خشم نوعی اسلحه دفاعی است. همینطور غم و زاری، در شرایطی، می‌تواند نوعی طلب کمک و حمایت از دیکران برای آرامش باشد. احساسات به این معنا نوعی قوای

خود دیکران در فلسفه اسپینوزا

شاید در ظاهر ادعای اسپینوزا که فضیلت را در شادمانی برای حفظ حیات خویشتن می‌داند، نسخه پیچیده‌شده‌ای برای فرهنگ خودخواهانه فردگرا بیش نباشد و این سؤال پیش بیاید که آیا بدنبال به حفظ خویش انسان‌هاست فردگرا کیست؟

ولی داماسیو پیشنهاد اسپینوزا را عمیق‌تر از آن می‌داند. چون از نظر اسپینوزا حفظ خود، نیاز به حفظ دیکران دارد و در غیر اینصورت خود هم نابود می‌شود. «خیر» در نگاه اسپینوزا که با حفظ دیکران ممکن می‌شود، اگر با نابودی دیکران «خیر» شخصی جستجو شود در نهایت «شر» است، زیرا دیر یا زود به انهدام خویش می‌انجامد و برای این اساس فضیلت در تلاش برای

> داماسیو، نقشه جغرافیای مغز برای رسیدن به شور، شعف و متغیرهای درون آن را به نت‌هایی مانند می‌داند که بر روی کلید لذت نواخته می‌شوند. غم و اندوه نقشه دیگری دارد که حالات منفی چون ترس، اضطراب یا تشویش، گناه و یأس را شامل می‌شوند که نت‌هایی هستند که بر روی کلید درد نواخته می‌شوند

ماندگاری بر روی زمین است و «خیر» و «شر» چیزی نیست که بر ما آشکار شود، بلکه ما به طور فردی یا در توافق همگانی و اجتماعی آن را کشف می‌کنیم. بنابراین «خیر» از نظر اسپینوزا آن است که شور و شعف زندگی را به طور پایدار و قابل اعتماد تأمین کند و قدرت و آزادی عمل را افزایش دهد و «شر» آن است که تهیدکننده حیات انسانی باشد. عمل «خیر» آن است که به نفع فرد باشد ولی آسیبی به دیگران نرساند. اگر عملی به نفع فرد ولی به ضرر جمع باشد، «شر» قلمداد می‌شود (اخلاق بخش پنجم، گزاره دهم). به این ترتیب سازمان اخلاقی بر اساس اصل ساده جمع حالت قرار می‌گیرد. پشت هر خویشتنی دیگری قرار می‌گیرد.

زندگی در توافق صلح‌آمیز بر اساس اشتراکات با دیگران. در واقع گسترش همان میل و کشش برای حفظ زیست‌مندی خویشتن است. توانایی همدلی- احساسی در انسان نشان می‌دهد که تنها تن خودمان منشا احساسات‌مان نیست، بلکه در رابطه با تن دیگران و هیجانات منعکس در آنها نیز مغز ما قادر است نگاشت‌های احساسی مختلف را تجربه کند و به دامنه عمل در سطح اجتماعی نیز بیافزاید و به احساسات اجتماعی دست پیدا کند و حتی شعور و تخیل جسمانی در غیاب محسوسات مستقیم از اعضای تن خود یا دیگری داشته باشد.

نقش زندگی جمعی در تأمین بقای انسان

داماسیو می‌گوید ما از نظر زیست‌شناسی موجوداتی هستیم که برای بقای خود و به حداکثر رساندن شادی و شادمانی خود در دوران حیات و دوری از درد و رنج

وحدت جوهری در طبیعت آدمی

نقطه تلاقی فلسفه اخلاق اسپینوزا با عصب‌پژوهی امروز

آلری آر. داماسیو، مومهوش طاهی، ۱۳۹۶

تعهدات انسانی در عرصه فرهنگی را نتیجه توانایی‌های مغز انسان در مهیاکردن این امکان می‌داند. ما باید با کمک مغز خود، زندگی را تجربه کنیم و به فرهنگ، قوانین و تعهداتی بهتر برسیم، این توانایی مغزی طی تکامل طبیعی حاصل آمده و با تجربیات بر اساس یادگیری در گستره فرهنگ به شکوفایی و رشد رسیده است.

احساس، آگاهی، اراده

با شکل‌گیری احساس در سیستم عصبی، نوعی کنترل و به‌دست‌گرفتن هیجانات در ما شکل می‌گیرد و اداره روند حیات را به دست خودمان می‌دهد و ما را علیه استبداد و خودکاری لاشعورانه دستگاه هیجانی مجهز می‌کند. بدین‌ترتیب ما می‌توانیم تصمیم گیری که با اراده خود انتخاب می‌کنیم و هیجانات خام خود را به کنترل خود در می‌آوریم، آنچه ارزیابی آگاهانه می‌نامیم. البته دستگاهی ارزیاب هست ولی دستگاه دیگر آگاه می‌تواند همه چیز را باز ارزیابی کند و بدین‌ترتیب پاسخ‌های هیجانی‌مان را با نیازهای فرهنگی جامعه تطبیق دهد. ارزیابی هیجانی نیاز به آگاهی ندارد. موجودات پیچیده هیجانات خود را بسته به موقعیت تعدیل می‌کنند بدون آنکه نسبت به آن آگاه باشند.

اسپینوزا در گزاره ۲۸ بخش ۳ اخلاق می‌گوید انسان هم‌قدر با خیلی چیزی نسبت را رنج می‌برد که با حضور عینی آن، یعنی با یادآوری به طور ناآگاه هم باشد. ولی آگاهی هیجانات برانگیخته می‌شود. رابطه آگاهی با احساس بسیار مهم است و به عبارتی ما نمی‌توانیم به احساس خود بخشی از سازوکار فرایند آگاهی باشد. احساس در خلق پدیده خویشتن نیز نقش اساسی دارد که بدون آن هیچ چیز نمی‌تواند برای انسان قابل فهم و دانستن باشد. آگاهی در دل مغز متفاوت است. ذهن به خویشتن مربوط می‌شود که می‌تواند ناآگاه هم باشد. ولی آگاهی مرتبه‌ای بویا از کارکرد مغزی است. آگاهی می‌تواند مختل شود بدون اینکه ذهن مختل شده باشد.

در نظر داماسیو، اسپینوزا دامنه آزادی اراده انسان را در چارچوب محدودیت‌های زیستی او ممکن می‌داند و او در همین دایره محدود در فلسفه خود حق برای قدرت انتخاب و کنترل آزادی بر رفتار اهمیت زیادی قائل می‌شود. نظر اسپینوزا این است که انسان به حفظ حیات خود و بهزیستی یعنی به طرف خیر حرکت می‌کند و امید خوشبینانه او به رسنگاری انسان بستگی به همین تمایل در انتخاب دارد. در گزاره هجدهم، اسپینوزا معتایی دوگانه برای این فضیلت قائل است: تأمین نیازهای حیاتی و رهنمونی به سوی شادمانی و در بخش ۴ و ۵ اخلاق می‌گوید: این شادمانی قدرتی است که ما را از یوغ استبداد هیجانات منفی یعنی ملال و اندوه خلاص می‌کند. در واقع به نظر اسپینوزا شادمانی باداش فضیلت نیست، بلکه فضیلت همان شادمانی است که از خواستن زندگی حاصل می‌شود.

رابطه عقل و منطق با هیجان و احساس

در فصل آخر داماسیو همچون اسپینوزا غلبه بر هیجانات خاص را از طریق به‌کارگیری عقل برای مسلط‌کردن هیجانات مثبت و رسیدن به شادمانی در مقابل غم، اندوه، ترس و اضطراب می‌داند. او برای کنترل و حذف احساسات منفی نیاز می‌بیند که تمرین ذهنی برای تحمل هیجانات منفی انجام گیرد و این تلاش را برای شایانی و پرهیز از هیجانات منفی و برای رسیدن به فضیلت و رسنگاری انسان لازم می‌داند.

اسپینوزا عقیده دارد قدرت عواطف به‌قدری است که برای غلبه بر آنها با عواطف مثبت قوی‌تری که عقل برانگیزانده آن است، لازم می‌شود. بدین‌ترتیب اسپینوزا عقل را دارای عاطفه مثبت قوی می‌داند که می‌تواند عواطف دیگر را مغلوب کند. آنچه به رسنگاری انسان‌ها می‌انجامد «گواهی دل» در میان عوام رواج دارد، نوعی رجوع به احساس برای پیش‌بینی آینده و نشانه منطقی‌بودن هیجانات است که از ارسطو تا هیوم درباره آن گفته‌اند. قوانین اخلاقی در تداوم اصول خودگردانی زیستی- در فرهنگ‌های مختلف، اجرا می‌شود. هر چقدر دانش ما درباره معیارها، در جهت بقای زندگی و سلامت زندگی در جمع دقیق باشد، فرهنگ ما در جهت تأمین رسنگاری حرکت می‌کند.

زیست‌شناسی در تحقق رستگاری انسان

اسپینوزا زیست‌شناس نبود ولی افکارش در حیطه رابطه انسان با طبیعت، به نحوی با موضوع زیست‌شناسی اعصاب رابطه پیدا می‌کند. افکار اسپینوزا از ارسطو نشئت می‌گیرد، ولی اسپینوزا اندیشه‌ای منسجم‌تر در زمینه زیست‌شناسی دارد. اسپینوزا شادمانی فردی را مرتبط با شادمانی جمعی می‌داند و از طرف دیگر به رسنگاری انسان و نقش سلامت ساختار دولت در رسیدن به آن توجه دارد. اسپینوزا دولتی دموکراتیک ایده‌آلی را در نظر دارد که بزرگ‌ترین

در جستجوی اسپینوزا

(شادی، غم و مغز حساس)
آنتونیو داماسیو
ترجمه: تقی کیمیایی اسدی
ناشر: نقاش معاصر

مشخصه آن رعایت آزادی بیان است.

احساسات در دستگاه عاطفی مغز با نقش عمل نظارتی بر تداوم زندگی را دارد و وابسته به شرایط و موقعیت‌های ما در طول زندگی عمل می‌کند و نقش مهمی در ارزیابی اتفاقات جاری و رشد کاربردهای امکانات فرهنگی دارد. احساسات، وظیفه سنجش حالات و شرایط زندگی را به عهده دارد.

در گروه‌های اجتماعی، مذهب، عدالت، ساختارهای سیاسی و اجتماعی ساخته می‌شود که بتواند خودگردانی حیاتی را تامین و تداوم بخشد. کاهش رنج و اندوه و حرکت به‌سوی شادمانی انسان است. توانست دستگاه خودکار و خودگردان طبیعی در بدن خود را با قدرت یادگیری به ابزارهای فرهنگی توسعه دهد. تحقیقات میلیون‌ها سال طول کشید تا خودگردانی حیاتی در بدن انسان را به این درجه برساند. ولی تاریخ تمدن و فرهنگ انسانی فقط بیش از چندین هزار سال است که

> در نظر داماسیو، اسپینوزا دامنه آزادی اراده انسان را در چارچوب محدودیت‌های زیستی او ممکن می‌داند و او در همین دایره محدود در فلسفه خود حق برای قدرت انتخاب و کنترل آزادی بر رفتار اهمیت زیادی قائل می‌شود. نظر اسپینوزا این است که به حفظ حیات خود و بهزیستی یعنی به طرف خیر حرکت می‌کند و امید خوشبینانه او به رسنگاری انسان بستگی به همین تمایل در انتخاب دارد.

به وجود آمده است. برای رسیدن به توسعه اخلاقی در جامعه و فرهنگ انسانی هنوز اهداف، راه‌ها و وسایل رسیدن به آنها کاملاً مشخص نشده است. تجربیات تاریخی انسان نشان می‌دهد اغلب در راه‌ها و ابزارهای رسیدن به آن اهداف چنان مشکلاتی پیش می‌آید که اغلب اهداف اولیه تامین بقا و سلامت گسترده‌تر محتوم خود را فراموش می‌کند و با مسیح و بدیت جوهر مانده‌کار در ابزار ضد هدف اولیه به کار برده می‌شود. اگر تجزیه هم ضد و هم راه و روش به‌خطرانه را کنار بگذاریم، در تجربه‌های تاریخی چون مارکسیسم که با اهداف انسانی و اخلاقی در سیر تکبر بشر شکل گرفته بود، در عمل و در مسیر تعیین راه و استفاده از ابزار رسیدن به هدف با مشکلات عدیده‌ای روبه‌رو شده است. امروزه سازمان‌های بین‌المللی فراوانی تأسیس شده‌اند و سعی می‌کنند اخلاق بنیادین زیست انسانی را به تمام جامعه و فرهنگ انسانی تسمیم دهند که هنوز برای رسیدن به هدف فاصله‌ای دراز مانده است.

تقدم هیجان و احساس در شکل‌گیری اخلاق

داماسیو متوجه اختلال بسازی در کنترل هیجانات و احساسات و رعایت‌نکردن موازین اخلاقی در رفتار اجتماعی بیماران می‌شود که آسیب بخش میانی‌بطنی قطعه پیش پشانی مغزشان دارند. هیجاتانی چون خجالت و شرم‌زدگی، همدردی، احساس گناه، گناه‌زدگی می‌یابد و یا اصلا از بین می‌رود. جالب اینکه آنها در تصمیم‌گیری‌های منطقی و عقلی خود جزء مشکل می‌شوند و این‌طور به نظر می‌آید که هیجانات و احساسات، برای فعالیت عقلانی انسان، بنیادی و اساسی باشد. ما فقط به‌طور خودبه‌خودی و اتوماتیک به شرایط مختلف اجتماعی پاسخ هیجانی - احساسی نمی‌دهیم، بلکه تحت تاثیر هیجانات اجتماعی (از همدردی گرفته تا شرم، غرور و غضب) و با کمک دستگاه تنبیه و پاداش (انواع غم و اندوه و سرور و شادمانی) به تدریج شرایط را بر اساس تجربه خود مقوله‌بندی می‌کنیم و سناریوهای خود را براساس روابات شخصی خود می‌سازیم. البته هیجان و احساس جای تفکر منطقی را نمی‌گیرد، بلکه راه را هموار می‌کند که تفکر منطقی و عقلی به نتیجه سریع‌تر و بهتری برسد.

داماسیو و همکارانش این نوع ضایعات در منطقه میانی - بطنی قطعه پیش‌پیشانی را در سن کم هم بررسی کردند که اثرات آن به‌مراتب بیش از بزرگسالی بوده است. داماسیو این فرض را پیش می‌کشد که اگر جامعه